

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْخَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (۱۱۱) إِذْ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۱۲) قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا وَتَكُونَ عَلَيَّهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ (۱۱۳) قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۱۱۴) قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ (۱۱۵) وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلهِينَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالِ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ (۱۱۶)

### انصار الله بودن به نصرت ولی خداست

در آیه ۱۱۱ راجع به خواریون بحث شد که در موقع احساس خطر که «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» (آل عمران: ۵۲) مواقع حساس تجدید پیمان مجدد آن هم با خواریون؛ یعنی کسانی که پا به رکاب آن انقلاب و آن نبی خدا هستند.

عرض شد که اگر دقت کنید در تمام مواردی که مربوط به حضرت عیسی و خواریون هست دارد: «آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي»، «من انصاری الی الله»؛ یعنی انصار الله باشید ولی چه جوری؟ «كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْخَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» (صف: ۱۴)؛ «انصاری» نه «انصار الله»! یعنی انصار الله بودن به نصرت ولی خداست والا مگر خدا نصرت لازم دارد؟ خدایی که «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (فتح: ۷و۴)، که نصرت نمی‌خواهد! آن جایی نصرت معنا پیدا می‌کند که ولی خدا می‌خواهد کاری انجام بدهد و می‌خواهد ولایت الهی را مستقر کند و این جا نصرت لازم دارد، لذا دائم دارد «آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي»

از آن طرف هم در سوره آل عمران و هم در سوره صف داریم: «من انصاری الی الله»؛ چه کسی مرا به سمت خدا نصرت می‌کند؟! و در این مواقع خطر هم هست که خدا به حواریین وحی می‌کند «وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ»، در حالی که این حواریین پیامبر نبودند. این‌ها خصیصینی بودند که دور حضرت عیسی بودند که خیلی وقت‌ها این‌ها تعیین‌کنندگان جریان‌ها بودند. این‌ها کسانی هستند که نزدیک‌ترین‌ها هستند و از همه شناختشان بیشتر است و از همه بیشتر مفاهیم دینی و آرمان‌های انقلابی را متوجه می‌شوند.

شما ببینید در ماجرای بیعت با امیرالمؤمنین، وقتی برای بیعت آمدند حضرت گفتند: من بیعت نمی‌کنم تا بدریون بیایند تا یک نفر از بدریون نباشد که با من بیعت نکرده باشد! اگر بدریون بیعت نکنند من بیعت می‌کنم! بدریون چه خصوصیتی دارند؟ آن‌ها کسانی هستند که پای رکاب انقلاب بودند در وقتی که هیچ‌کس نبوده؛ لذا آن‌ها از همه بیشتر مفاهیم و آرمان‌ها را متوجه می‌شوند، حتی وقتی معاویه به امیرالمؤمنین نامه نوشت که در این کشور پهناور اسلامی شما چطور فقط در مدینه بیعت کردید؟! خب این یک سؤال جدی است. حضرت می‌گویند: مهم نیست که کل این مملکت اسلامی بیعت کنند، همین‌که مهاجرین و انصار و بدریون بیعت کردند، کافی است.

حتی اگر این یک جواب جدلی باشد چنانچه حضرت گفته‌اند: مگر خلفای قبل چه جوری بیعت کردند؟ به هر حال در مسائلی که حضرت می‌گفتند: بگویید بدریون بیایند، این بدریون همان حواریون هستند.

«وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ»، این‌ها پیامبر نبودند، ولی خدا به این‌ها الهاماتی می‌کند که این‌ها بلند شوند، در لحظات خطر و در زمانی که انقلاب دارد به یک افولی می‌رسد و خدا می‌گوید: من خودم این‌ها را دوباره می‌شورانم: «وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي» که بیایید به من و رسول من ایمان بیاورید (بارها تکرار شده که این تفکیک و تفصیل رسول از خدا قاطع شرکت است؛ به من و رسول من؛ یعنی پای شأن اجتماعی رسول بمانید) این‌که چرا همیشه رسول مصدر به الله می‌شود و الله بر او مقدم می‌شود، جهت و علت دارد؛ چون که در ولایت‌های توحیدی باید نشان بدهند که این ولایت به ولایت الله

برمی‌گردد و این را مکرر قرآن نشان می‌دهد که هر جا از رسول می‌گوید اول نام الله را می‌برد؛ به خاطر این که معلوم بشود که در سیستم توحیدی خدا هیچ ولایتی را قبول نمی‌کند، مگر این که به ولایت الله برگردد. برای همین فقها اصلی را مطرح می‌کنند به نام «اصل عدم الولاية»؛ یعنی اصل بر این است که هیچ کس بر هیچ کس ولایت ندارد، حتی پدر بر فرزند، مگر این که الله این ولایت را تعیین کند؛ چون که «الله هو الولی». به جهت دستور زبان عرب وقتی بر سر اسم و خبر «ال» بیاید و یک ضمیر فصل «هو»؛ مابین اسم و خبر بیاید، به معنای حصر است، پس «الله هو الولی»؛ یعنی فقط خدا ولی است و اگر بقیه هم ولی هستند باید یک جوری باشد که ولایت مطلقه خدا به هم نخورد؛ یعنی باید شعبه‌ای از شعبات ولایت‌الله باشد؛ لذا ولایت پدر بر فرزند هم شعبه‌ای از شعبات ولایت‌الله است.

نکته‌ی مهمی است که خدا در لحظات خطر و در لحظات افول به حواریون؛ کسانی که اطرافیان رسول هستند وحی می‌کند. کلا باید پدیده مهاجرین و انصار بررسی بشود و کسانی که معادل مهاجرین و انصار هستند؛ کسانی که از همه زندگی‌شان گذشته‌اند و همه جوهره پای رکاب می‌ایستند. مهاجر بودن یعنی این که به سمت ولی حرکت کرده که این خودش در قرآن بحث دارد که پدیده مهاجر چه پدیده‌ای است؟! آیا صرفاً یک پدیده‌ی فیزیکی درست است؟ درست است که در زمان پیامبر مهاجرت یک پدیده فیزیکی بوده، ولی یک جان‌مایه‌ای دارد که باید آن را پیدا کرد. این که می‌گویند مهاجر باشید؛ یعنی چه؟ آیا یعنی بلند شوید و به سفر بروید؟ پیدا کردن آن جان‌مایه در این بحث مهم است.

دقت کنید که گاهی اوقات این شأن نزول‌ها کد می‌دهد و گاهی رهن می‌شود؛ یعنی شما در ماجرا و فضا و شرائط شأن نزول گیر می‌افتید و معلوم نمی‌شود حرف این آیات چیست؟

به هر جهت این حواریون کسانی هستند که «قَالُوا آمَنَّا وَأَشْهَدُ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ»؛ ایمان می‌آورند و تسلیم بودندشان در برابر خدا و رسول را یک دور دیگر فریاد می‌کنند و یک دور دیگر پیمان‌شان را با رسول تجدید می‌کنند؛ چنانچه دارد: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ

اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران: ۵۲) که عرض کردیم اینها آیات مثالی هستند؛ یعنی این آیات ثنو و منعطف نسبت به همدیگر هستند.

### چه کسانی طلب معجزه می‌کنند؟

بعد از این آیه حواریون یک چیزی از حضرت عیسی می‌خواهند. به نظر می‌آید درباره ماجرای مائده آسمانی که در این سوره آمده، بیش از این باید درباره‌اش فکر کرد و از آن قسمت‌های مخفی قرآن است.

اولا طلب حواریون است برای چیزی به نام مائده آسمانی. آیا این صرفا طلب یک معجزه است؟

(درباره معجزه در آخر جلسه گذشته اشاره‌ای کردم) به لحاظ مدرسی و کلاسیک ما می‌گوییم: نبی خدا می‌آید و از او معجزه طلب می‌کنند که حالتی کامپیوتری دارد، اما چیزی که در واقع اتفاق می‌افتد و قرآن روی آن تأکید می‌کند: اولاً معجزه را کفار می‌خواهند و مؤمنین در برخورد با پیامبران ایمان می‌آورند و ثانیاً قلیلی بودند که با دیدن معجزه ایمان آورده‌اند. در تاریخ پیامبر هم همین جوری بوده که با یک ادعا از جانب پیغمبر ایمان می‌آوردند و این ایمان‌ها مورد تأیید و تثبیت الهی هم بوده است.

به نظر می‌آید ماجرای ایمان ماجرای پیچیده‌تری است. عمار و ابوذر و خود امیرالمؤمنین هیچ وقت از پیامبر معجزه نخواستند. معدودی مثل سخره‌ی فرعون بودند که مثلاً با دیدن یک معجزه ایمان می‌آوردند. برهان شرطبندی پاسکال، در واقع برهان آل فرعون است. در شرطبندی‌ها آن چیزی که مهم است، صرف احتمال نیست، مقدار محتمل هم مهم است؛ یعنی حاصل ضرب احتمال در محتمل هست که معلوم می‌کند در شرط بندی آدم باید چه شرطی ببندد؟! اگر به احتمال کمی احتمال بدهید که خطر بسیار زیادی پشت همین دیوار منتظر شماست، شما از این احتمال راحت عبور نمی‌کنید؛ اما مثلاً با این احتمال که یک سوسک بزرگ دارد رد می‌شود، ممکن است نگاه هم نکنید، چه رسد که اقدامی هم بکنید؛ چون احتمال بالاست ولی مقدار محتمل کلاً اهمیت چندانی ندارد.

سوره غافر آیه ۲۸ را ببینید! مؤمن آل فرعون در این جا برهانی می‌آورد برای فرعونیان و بنی اسرائیل البته با کتمان ایمان. اتفاقاً اگر بعضی این جوری باشند خوب است، ولی ما توقع داریم همه اعتقادشان را

فریاد کنند! در صورتی که هر کسی یک جایگاهی دارد. ممکن است واقعا لازم باشد یک کسانی در میان کفار باشد که بتواند حرف‌هایی به این‌ها بزند و اصلا حرفش را بشنوند. خود این مهم است که یک کسی در میانشان باشد که حرفش را گوش کنند. ممکن است این‌ها در مقابل من آخوند که مواضع مشخص است، گارد بگیرند، ولی در مقابل آن آدم گاردی ندارد.

«وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ»؛ مؤمن آل فرعون که ایمانش را پنهان می‌کرد، گفت: «أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ»؛ شما برای چه کسی را دارید می‌کشید که می‌گوید: رب من خداست و دارد بینات و دلائل آشکار هم می‌آورد؟! حالا این‌جا را ببینید! «وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ»؛ اگر دروغ می‌گوید که گردن خودش! (ممکن است این استدلال عجیب باشد!) «وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدْكُمْ»؛ اما اگر راست بگوید چه؟! اگر راست بگوید که بدبخت شدید! اگر بعضی از آن‌چه به شما وعید داده، واقعا باشد چه؟! «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ»

### لذت‌ها هر چه مجردتر، عمیق‌تر

یعنی گیرم که آخرتی نباشد. ما داریم زندگی دنیوی می‌کنیم و یک نفر دیگر هم دارد زندگی دنیوی می‌کند، پس همه با هم مساوی هستیم، اما اگر آخرتی باشد چه؟! یعنی آن کسی که به آخرت اعتقادی ندارد پدرش درآمده! اگر آخرتی نباشد هر دو طرف ۷۰ سال زندگی کرده‌اند.

فقط یک شبهه پیش می‌آید که آن کسی که اعتقاد ندارد ۷۰ سال عشق و حال کرده و شما نکردید! جواب: اولاً در بحث شرطبندی باز هم عاقلانه‌اش همین کاری است که من کردم؛ به دلیل این‌که در این شرطبندی مقدار محتمل که اگر آخرتی باشد، آنقدر مقدار سنگینی است که جا دارد آدم آن را ملاک قرار بدهد، حتی اگر بحث شرطبندی را کنار بگذاریم و فرض کنیم آخرتی نیست، شواهد و قرائن، همه نشان می‌دهد که مؤمن در این دنیا راحت‌تر و بی‌اضطراب‌تر دارد زندگی می‌کند. آن کسی که راه بی‌خدایی را طی می‌کند، درست است که ممکن است فرح و شادمان به نظر بیاید، ولی واقعا شادمان نیست. در دنیا یک چیزی داریم به نام spiritual adviser؛ یعنی مشاور روحانی که بیاید به افراد برای درمان استرس‌ها و

اضطراب‌های مدرن مشاوره روحانی بدهد و اتفاقاً این مشاوره‌ها می‌تواند طرف را سامان دهد ولو به یک قیامت و روحانیت‌های موهوم! لذت‌ها هرچقدر مجردتر می‌شود، و از ماده فاصله می‌گیرد عمیق‌تر می‌شود. شما لذت غذا را مقایسه کنید با لذت پست و مقام که می‌گویند به شدت این لذت عمیق‌تر است، به طوری که طرف حاضر است از غذایش بگذرد، ولی پست گیرش بیاید.

به هرجهت یک موقع شما می‌آیید با شرط‌بندی جلو می‌آیید که در این آیه می‌گوید «وَإِنْ يَكُ كَادِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ»؛ چیز بدی که نمی‌گوید که! مثلاً الان چه چیز گفته که چیز خیلی بدی است؟ مثلاً دین چه چیز بدی گفته؟! اگر بگویند عبادت کنید و دروغ نگویند، خیلی چیز نافروری گفته؟! اگر دروغ می‌گوید که گردن خودش! فو‌قش می‌گوید: قیامتی هست و این که به ما ربطی ندارد! الان ما داریم زندگی‌مان را می‌کنیم، اما اگر راست بگویند، ما بدبختیم!

پس گاهی آدم می‌خواهد با شرط‌بندی‌ها ایمان بیاورد که مال گروه بی‌خداست و خیلی وقت‌ها آدم‌ها با معجزات و دلائل روشن به همین سبک می‌خواهند ایمان بیاورند.

اولاً همین جوری انبیاء معجزه نمی‌آورند؛ یعنی اگر قرار باشد کسی با انبیاء سر معجزات بازی بکند، دعوت‌های آن‌ها قبول نمی‌کند. اگر سوره اسراء از آیه ۸۹، ص ۲۹۱ را ببینید، خود قرآن به عنوان یک معجزه آمده ولی رابطه مردم با قرآن این گونه است که «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ»؛ خدا برای هر چیزی مثلی زد «فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا»؛ بیشتر مردم کفران کردند. قرآن با معجزه‌ی به این بزرگی آمد «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا»؛ گفتند: ما ایمان نمی‌آوریم تا برای ما از زمین یک چشمه جوشانی منفجر کنی! در آن صحرای حجاز این معجزه را رها کرده و دنبال این چیزهاست. «أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا»؛ یا درخت‌های خرما و انگور که نهرهایی زیر آن‌ها راه بیفتد «أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتُمْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَنَا بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا»؛ یا آن جوری که گمان می‌کنی آسمان را پاره پاره روی سر ما بریزی، یا خدا و ملائکه را در برابر ما بیاوری! (حتماً زیاد فیلم دیده بودند!) «أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ»؛ یا یک خانه‌ای از طلا داشته باشی «أَوْ تَرْقَى

فِي السَّمَاءِ»؛ یا بروی بالا در آسمان «وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ نُنزَلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ»؛ تازه همین طوری بالا بروی که قبول نمی‌کنیم بلکه باید یک کتابی با خودت پایین بیاوری! (این جور طلب معجزه از پیامبر!) «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»؛ چه می‌گویید؟! من فقط یک بشر رسول هستم «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبْعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا»؛ وقتی هدایت می‌آید آن چیزی که مردم را از ایمان آوردن بازداشته، این است که این‌ها می‌گویند آیا خدا بشری را رسول کرده؟ این‌ها با بشر مشکل دارند و این که چطور می‌شود یک بشری رسول باشد؟! بعد این آیه‌ی مهم می‌آید که «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا»؛ اگر در زمین ملائکه با اطمینان راه می‌رفتند (چون گاهی ملائکه متمثل و متجسد می‌شوند، اما این‌گونه نیست که ملکی متجسد بشود و مثلاً دو سال زندگی بکند. اگر گاهی تمثل پیدا کند سریع جمع می‌شود و می‌رود؛ یعنی تجسدش در عوالم پایین‌تر مطمئن نیست) و آیه می‌گوید: اگر ملائکه متجسد می‌شدند ما از جنس آن‌ها رسول می‌فرستادیم.

البته گاهی این از باب «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِنِهِ وَيُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنِنِهِ» (انفال: ۴۲) است، برای این‌که بینه‌ای باشد و هلاکتی براساس بینه باشد، دعوت به معجزه را قبول می‌کند. اما آیا این طلب حواریین صرفاً برای طلب معجزه است؟ یا چیز دیگری در این مائده آسمانی وجود دارد؟ من لاقلاً به نظرم می‌آید که مسئله‌ی دیگری غیر از طلب معجزه است؛ چون که اولاً از جانب حواریون دارد انجام می‌شود، حواریونی که خیلی وقت‌ها پای گاو و ماهی ایستاده‌اند. این‌که این‌ها تازه بیایند بگویند: «وَتَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا» (مائده: ۱۱۳)؛ ما بدانیم که تو راست می‌گویی! این به داستان نمی‌خورد! من شاید نتوانم این آیات را جمع کنم، البته ظاهر داستان را می‌توان خیلی راحت خواند و معنا کرد و بحث‌های آن را گفت ولی به نظر می‌رسد که مطلب باید مطلب دیگری باشد! در این آیات کُد‌هایی هست که قابل توجه است.

کُد اول: اولاً خود حضرت عیسی در آیه ۱۰۴ وقتی این مائده را می‌خواهند طلب کنند، بحثشان این است که این مائده برای ما بیاید که برای اولین تا آخرین ما، تا نسل‌های بعد عید باشد، ضمن این که تو خیر الرازقین هستی. به این «خیر الرازقین»ها و «احسن الخالقین»ها در قرآن توجه بکنید. این‌ها باید حاوی نکته‌ای باشد؛ مثلاً آن‌جا که خدا انسان را خلق می‌کند، دارد: «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا» بعد دارد «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون: ۱۴) اگر خدا در خلقت انسان به خودش می‌گوید «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»، مفسرین در این آیه می‌گویند: پس لابد احسن المخلوقین را دارد به وجود می‌آورد.

در این‌جا هم بحث «خیر الرازقین» است؛ یعنی در تمامی رزق‌هایی که خدا دارد می‌دهد، گمان این است که این بهترین رزق خداست.



## تناسب جرم و مجازات

کُد بعدی: عدم تناسب جرم و مجازاتی که در آیه ۱۱۵ هست، در صورتی که این مائده صرفاً سفره‌ای از آسمان باشد. البته ممکن است در زمان خودش سفره‌ای از آسمان باشد، ولی این که قرآن این داستان را نقل می‌کند و در این سوره می‌آورد و پشت سر این داستان حواریون پارکاب هستند، شاید مورد دیگری بوده؛ و در این جا به صراحت اشاره نمی‌شود و وقتی قرآن استفاده می‌کند، باید کشف کرد که جریان مائده چه بوده؟! آیا صرفاً این‌ها گرسنه بودند؟! آیا می‌خواستند ببینند آیا تو پیغمبری؟! همین! بعد این‌ها مائده آسمانی طلب کردند و شده «عِيداً لِأَوْلِنَا وَآخِرِنَا»؟!

در تناسب جرم و مجازات، خدا می‌گوید: «قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ» (مائده: ۱۱۵)؛ من مائده می‌فرستم، ولی اگر کسی کفران بکند، سنگین‌ترین مجازات را می‌کنم! مجازاتی که تا به حال کسی را نکردم!

سنگین‌ترین مجازات‌ها مال چه چیزی است؟ مال سنگین‌ترین کفران سنگین‌ترین نعمت‌ها؛ علی‌القاعده این داستان باید به داستان دیگری بازگشت کند؛ گرچه این در تفاسیر بحث نشده! ببینید ما که نمی‌توانیم بگوییم این‌جا خدا عصبانی شده! خدا که به این معنا عصبانی نمی‌شود! خدا می‌گوید: من این مائده را می‌آورم ولی این مائده مساوی با این است که چنانچه نسبت به این مائده و نتایج آن کفران بشود، من عذابی می‌کنم که هیچ احدی را نکردم.

## معنای عالمیان در قرآن

یک نکته در «الْعَالَمِينَ»: گاهی ما «عالمین» در قرآن را؛ مثلاً زمان خود حضرت عیسی می‌گیریم؛ یعنی در مقطع زمانی حضرت عیسی، عذاب‌هایی که حول و حوش آن زمان شده! البته این در ابتدا کار راه انداز است، ولی این فکر که «عالمین» در قرآن را به «عالمین زمان خودش» معنا کنید خیلی تالی فاسد دارد، پس این که در قرآن داریم که این قرآن برای عالمیان است؛ یعنی خدا قرآن را برای عالمیان زمان خودش فرستاده!

آدم باید حواسش را جمع بکند که اگر نمی‌تواند «عالمین» توجیه کند، معنای آن را عوض نکند!

در آیه ۴۲ سوره مبارکه آل عمران راجع به حضرت مریم دارد: «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»، چون دیده‌اند اصطفاى بر نساء عالمین با وجود حضرت صدیقه طاهره درست در نمی‌آید، گفته‌اند: منظور نساء مردمان زمان خود حضرت مریم است! و این حرف بدی است! در حالی که آیه معنای دیگری دارد و در این زمینه کاملا شفاف است: در این آیه دو تا «اصطفا» آمده: یک اصطفاى آن اصطفاى نفسی است «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ» و در این جا این اصطفاى نفسی با «العالمین» همراه نشده، ولی در «وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» این اصطفا با مقدمه طهارت آمده که یک ویژگی خاص دارد در برابر تمام نساء و آن چه ویژگی‌ای است که حضرت مریم در آن خاص است؟ این که بدون همسر بچه‌دار شده و پسر هم آورده! می‌دانید که کروموزوم پسر XX است، حتی اگر جهش کروموزومی بخواهد اتفاق بیفتد باز هم XX است، نه XY؛ چون که کروموزوم مردها XY است و زن‌ها XX هستند، پس حتی اگر قرار بوده که جهش کروموزومی انجام می‌شده؛ یعنی اگر یک نکاح درونی می‌خواست اتفاق بیفتد باید فرزند حضرت مریم دختر می‌شده است، پس جریان حضرت مریم ویژه است. ولی در این آیه سوره مائده بحث ویژگی هم نیست! و می‌گوید: من عذاب می‌کنم چنان عذابی که عالمیان را نکرده‌ام! سنگین‌ترین مجازات دنیوی در انتظار کسانی است که سنگین‌ترین کفران‌ها را انجام بدهند و سنگین‌ترین کفران‌ها به سنگین‌ترین نعمت‌ها برمی‌گردد، ضمن این که چه شده که در میان این‌همه معجزه حواریون به نبی خدا بگویند: از آسمان برای ما مائده بفرست.

اول کمی کدسازی بکنم و البته اصلا ادعا نمی‌کنم که بتوانم آیات را با هم جمع کنم!

ببینید کار حضرت عیسی تتمه کار حضرت موسی است. حضرت عیسی «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (آل عمران: ۴۹)؛ رسولی به سمت بنی اسرائیل است که بعضی می‌گویند: چیز جدیدی هم نیست و همان آموزه‌هاست با ویرایشی جدید! همین بنی اسرائیل هستند که به حضرت عیسی ایمان می‌آورند. در بحث حضرت موسی مسئله رزق‌های آسمانی سابقه‌دار است؛ یعنی این که چرا در میان این‌همه معجزه ناگهان

این‌ها چنین چیزی را طلب کردند، شاید (همه این‌ها را باید به صورت احتمالات گفت تا بینیم چقدر این‌ها را می‌شود تثبیت کرد) این باشد که در زمان حضرت موسی سابقه داشته. اگر این داستان را در زمان حضرت موسی دقت بکنید (اوائل سوره مائده تلاقی این آیات با همدیگر را نشان دادیم) این داستان در همان زمان هم داستان تعجب‌برانگیزی است. در سوره بقره آیات ۵۷ به بعد دارد:

### مشکلات زمینی و راه حل‌های آسمانی

داستان این است: «وَوَهَبْنَا لَكُمْ الْأَنْعَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى» ما بر سر این‌ها ابر فرستادیم و برای این‌ها من و سلوی (گزانگبین و بلدرچین، یا مرغ بریان) فرستادیم. آیا جهتی داشته «مَن» را ذکر می‌کند؟ اگر قرآن را نگاه بکنید می‌بینید که همین جوری واژگانی را نمی‌آورد!

چرا از این واژه استفاده کرده؟ چون «مَن» از منت می‌آید و این قابل توجه است. لذا می‌توان تا اطلاع ثانوی روی این واژه‌ها یک علامت سؤال گذاشت. در آیاتی چون «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۱۶۴). ادامه آیه ۵۷ بقره: «وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» آیا فقط برای این‌ها به عنوان رزق آسمانی من و سلوی می‌آمده؟ فقط داشتند من و سلوی می‌خوردند؟ که اگر این بوده آیا شما حق نمی‌دهید به این آقایان که در آیه ۶۱ بگویند: «لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ»، شما جلوی یک نفر مرتب گز اصفهان بگذارید و مرغ بریان، مگر چقدر آدم می‌تواند این‌ها را بخورد؟! آیا تا حدی به این‌ها حق نمی‌دهید که بگویند: آقا یک غذای دیگری به ما بدهید!

دقت کنید که می‌گویند این غذا از آسمان نباشد از زمین باشد! نمی‌گویند از آسمان عدس و پیاز بیاور بلکه چیزی که از حضرت موسی می‌خواهند این است «فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصَلِهَا» اولاً از پروردگارت بخواه! (کلاً این «ربک»‌ها را در قرآن جستجو بکنید، عبارتهای بی‌ادبانه‌ای است؛ مثلاً دارد «فادهب انت و ربک»؛ خودت با خدایت بروید بجنگید) از زمین برای ما سبزی و پیاز و خیار درآورد! «قَالَ أَسْتَسْبِدُّونَ الْاِذَى هُوَ اذَى بَالذَى هُوَ خَيْرٌ»؛ آیا آن چیزی را که ادنی و پست است می‌خواهید؟ چرا وارد معادلات زمینی می‌شوید؟ مسائل داشت آسمانی حل می‌شد! و

بعد «اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ» (بقره: ۵۸)؛ حالا هبوط بکنید تا آن چیزهایی که می‌خواهید به دستتان بیاید! «هبوط» معنای عجیبی در قرآن دارد! مثلا در ورود به قریه به آن‌ها گفته شد «وَقُولُوا حِطَّةٌ» بگویید: حطه و این‌ها به جایش گفتند: حنطه (گندم)

در تناسب جرم و مجازات باز این آیه را نگاه بکنید «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (همان: ۵۹)؛ به جای حطه گفتند: حنطه و بعد به خاطر همین ما یک عذاب آسمانی برای این‌ها فرستادیم! این‌جا هم به نظر نمی‌رسد که صرفاً گفتن حنطه این‌ها را دچار چنین مجازات شدیدی بکند!

باز در قضیه استسقا و این‌که به این‌ها مشاربی داده می‌شود و تفکیک به احزابی می‌شوند (این آیات سوره بقره واقعا قابل دقت است) در همین سوره مائده آیه ۲۰-۲۱ این دو جریان را حساب بکنید که مفصل بحث کردیم «إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ»؛ در شما چیزی قرار داد که به احدی از عالمیان نداد! در شما انبیاء و ملوک قرار داد و بعد دارد: «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ»؛ بیایید وارد این سرزمین مقدس بشوید. و این ورود یک ورود محترمانه نیست، بلکه یعنی جنگ بکنید؛ یعنی از سیاق آیه معلوم است که یک قوم جباری در این سرزمین هستند که این دستور به ورود؛ یعنی بروید آن‌جا حکومت تشکیل بدهید، نه این‌که ویزا بگیرید و بروید داخل! مثل این‌که شما ویزا می‌گیرید که بروید آمریکا! آیه دارد نعمت الهی انبیاء و ملوک را متذکر می‌شود، «وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ» و بحث ارتداد که این بحث ارتداد در سوره مبارکه بقره و مائده، در بحث‌های ولایت مطرح می‌شود. «وَلَا يَرَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُم عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ» (بقره: ۲۱۷) در آیه ۵۴ و ۵۵ مائده ارتداد از ولایت را مطرح شد «مَن يَرْتَدَّ مِنكُم عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ... \* إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»

این آیات پشتوانه این روایت است «ارتد بعد رسول الله الا ثلاثه»، با این که مردم ۵ وعده بعد از رحلت پیامبر داشتند نماز می خواندند ولی مرتد بودند!

این جا هم دارد: «وَلَا تَرْتَدُّوا عَلٰی اَدْبَارِكُمْ» (مائده: ۲۱)

از کجا معلوم می شود این جا منظور ورود با ویزا نیست؟ و جنگ با حکام و تشکیل حکومت است؟ از آیه بعد معلوم می شود که دارد: «قَالُوا يَا مُوسٰى اِنَّ فِيْهَا قَوْمًا جَبّٰرِيْنَ وَاِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتّٰى يَخْرُجُوْا مِنْهَا فَاِنَّ يَخْرُجُوْا مِنْهَا فَاِنَّا دَاخِلُوْنَ»؛ این ها یک قوم جباری هستند که ما داخل نمی شویم تا این ها خارج شوند<sup>۲</sup>.

و الا الان در رأس آمریکا یک قوم جبار وجود دارد، ولی به شما ویزا می دهند که وارد بشوی! پس بحث ویزا گرفتن نیست، بلکه بحث شکر نعمت ولایت این است که طرف مقابل را پایین بکشی و خودت سر جای او بایستی! نه این که بایستی تا قوم جبار از کار خودش استعفا بدهد و بعد شما وارد شوی!

### نعمت ولایت بالاترین نعمت است که کفران آن سخت ترین مجازات را در پی دارد

لذا دقت بکنید که از هر چیزی مهم تر در این دوره «اصل حفظ نظام» است؛ نه این که به این رأی بدهیم یا به آن؟! و این که ولیّ در این وسط به عنوان رشته این تسبیح باقی بماند که این اگر انجام بشود بقیه چیزها درست انجام می شود. فقط این از بین نرود، حواست به اصل فضای نظام باشد، حالا حتی اگر خواستی به صدر و ذیل این مملکت ناسزا بگو. اگر نظام از بین برود، «فَاِنِّىْ اَعَدُّبُهُ عَذَابًا لَّا اَعَدُّبُهُ اَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِيْنَ»؛ یعنی این که وقتی انسان تحت ولایت ولیّ قرار می گیرد و این سیستم اجرا می شود، بعد روی ناسپاسی و ناشکری و قدر یک چیزهایی را ندانستن و از آن طرف خدا هم که با کسی خویشاوندی ندارد، می بینید بدترین سرنوشت ها نصیب کسانی است که یک موقعی از این مواهب بهره مند بودند. حضرت آقا هم می گویند: می بینید انقلاب پیغمبر با تمام آن شکوه مندی اش در یک قرن تبدیل می شود به این که سر جگرگوشه ی پیامبر را بالای نی می کنند! این ختم ماجرای ناسپاسی کردن بزرگترین نعمت است. اگر بزرگترین نعمت ولایت است، بزرگترین کفران کفران نعمت ولایت است و بزرگترین حوادث را هم در انتظار این کفران و از بین بردن این سیستم با نزاع های داخلی است؛ لذا این سیستم باید محفوظ بماند

امیرالمؤمنین (به عَمَرِ وَاقْتِی خلیفه بود) می گویند: «وَمَكَانُ الْقِيَمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النَّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمَّهُ» (نهج البلاغه: خطبه ۱۴۶) جایگاه ولیّ، جایگاه رشته است در تسبیح که این رشته را به هم وصل کرده؛ یعنی جایگاه توست که اینها را به هم وصل کرده «فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرْزُ وَذَهَبَ ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَدَافِيرِهِ أَبَدًا»؛ اگر این رشته پاره بشود، دانهها می ریزد و دیگر نمی شود اینها را جمع کرد! پس مهم ترین چیز این است که رشته پاره نشود و اگر این رشته پاره نشود حتی اگر این دانهها با هم تق و توق هم نکنند، مهم نیست! فقط مهم این است که کسی این رشته را پاره نکند و در همین بستر حرکت بکند بلکه اتفاقاً وجود این سلیقهها خیلی هم خوب است! این نکته ای است که من به دوستان و طلاب خودمان می گویم: این پدیده حذف گرایانه ای که به شدت دارد اتفاق می افتد توسط بعضی از انقلابیون...<sup>۳</sup>

دقت بفرمایید که اصل و فرع فراموش نشود. حالا باید این کدها را بررسی کنیم و ببینیم چه جور می شود ورود کرد که آیا این طلب مائده علامتی برای جریان ولایت بوده؟ آیا علامتی محسوب می شده؟ به نظر می رسد علامتی باید بوده باشد؛ چنانچه جریان من و سلوی و ورود در سرزمین مقدس کاملاً با جریان ولایت مطرح شده. در داستان حواریون طلب مائده هم بعید نیست که چنین جریانی بوده باشد! این که دوباره ایمان به خدا و رسول می آورند و یک بازانگیزی در آنها می شود و این را به صورت احتمالی می شود مطرح کرد.

### تولد امام عید محسوب نمی شود

بحث «عید بودن ولادت ائمه» مربوط به شخصیت حقوقی ائمه است و اگر می بینید در تاریخچه ای سنن اسلامی تولد یک امام عید محسوب نمی شود، البته اشکالی ندارد به عنوان تعظیم شعائر الهی آدم از ولادت ائمه خوشحال باشد، ولی عید محسوب نمی شود.

ممکن است بپرسید که حاج آقا! سخت گیری نمی کنید؟!

کلمه عید فقط یک بار در قرآن آمده و آن چیزی که در فرهنگ دینی هست «عید فطر، عید قربان و عید ولایت» است. وقتی برای هر چیزی کلمه عید اطلاق می‌کنید، خود کلمه «عید» از اعتبار خارج می‌شود. ما فکر می‌کنیم هر موقع خوشحالیم، عید است! در صورتی که خدا روی این کلمات حساس است!

### اهمیت قسم جلاله در معارف اسلامی

در روایات با تأکید می‌گوید: قسم به غیر خدا نخورید، می‌پرسند چرا خود خدا قسم خورده؟ جواب می‌دهند که به شما ربطی ندارد! «ولیس لخلقهِ أَنْ يُقْسِمَ إِلَّا بِالْحَقِّ»؛ قسم به چیز دیگری نخورید! جائز نیست قسم خوردن به چیز دیگری. چرا؟ چون ماجرای قسم خوردن در دین به قدری مهم است که وقتی معلوم می‌شود که همسر حضرت ایوب خلاف نکرده، به او می‌گویند: «فَأَضْرِبْ بِهِ وَلَا تَخُنْهُ»؛ زنت را بزنی ولی قَسَمْتَ را نشکن! یعنی با این که معلوم می‌شود خانمت این کار را نکرده، ولی یک دسته گندم را بگیر و ضربه‌ای بزنی، ولی قسم خودت را نشکن! شاید تعجب کنید که این چه کاری است؟! ولی مهم است که شما به خدا قسم می‌خورید و وعده‌ای که می‌گذارید مهم است، پس قسم فقط مال خداست و به چیز دیگری نباید قسم خورد. این که زیاد داریم «لَعْمَرِي»، طرف دارد به جان خودش قسم می‌خورد و اشکالی ندارد، ولی قسم‌های دیگر ممکن است چیزهای دیگری را وارد سیستم فکری آدم بکنند! یعنی ممکن است طرف را از مقام شفاعت خارج بکنی و این چیزها مستبطن در آدم است، نه این که به لحاظ فکری و ذهنی این کار را بکنند؛ یعنی انجام این کار با تفکر نیست.

گاهی شما خدا را قسم می‌دهید به امام رضا و گاهی به خود امام رضا قسم می‌خورید! این کار را نکنید! همان راهی را که گفته‌اند همان راه را برو! وگرنه تأثیرات منفی در شخص می‌گذارد. حالا یک نفر عالم است و جایگاه‌های تفکیک شده خدا از غیر خدا را در باطن خودش متوجه می‌شود، ولی وقتی این قضیه میان توده مردم رها می‌شود، ممکن است طرف به لحاظ ذهنی یک هوا آن‌ها را از شفاعت خارج بکند؛ برای همین است که ما حتی قسم به قرآن نداریم! برای همین بعد از سقوط شاه، قسم به قرآن را در قانون اساسی برداشتند و تبدیل شد به این که «ما در پیشگاه قرآن به خداوند قسم یاد می‌کنیم».

باید به این‌ها دقت کرد. ممکن است این حرف‌ها به مذاق شما خوش نیاید که بگوییم هر تولدی لزوماً عید محسوب نمی‌شود، ولی عید در معارف دینی ما جایگاه دارد و باید با حساسیت بیشتری برخورد کرد و مصلحان فرهنگی خرده خرده [جا بیندازند] البته گرامیداشت شعائر الهی اشکالی ندارد، ولی هیچ موقع کسی ۱۳ رجب را با ۱۸ ذی‌الحجه یکی نکند! اصلاً به هم ربطی ندارد! فاصله این دو فاصله عرش تا فرش است.<sup>۴</sup>

## صلوات!

۱. ببینید خیلی قرآن مهجورتر از این حرف‌هاست. کار این و آن که کار تخصصی می‌کنند نیست! کل اوضاع را باید به سمت قرآن جهت‌گیری بکنند تا این معارف خرده خرده از قرآن داکيومنته و مستندشده و جدی دربیاید. مادامی که متولی قرآن این‌ها بپسند، توقع دیگری نمی‌رود! اول یک سوزن به خودت بعد یک جوال دوز به دیگران! بعضی می‌پرسند چرا مردم از قرآن دورند؟ و من به خودم می‌گویم: تو دیگر حرف نزن! ما از قرآن دوریم که مردم از قرآن دور شدند! شکایت آقای قرائتی شکایت به حقی است که روی منبر خواب تعریف می‌شود، ولی این قرآنی که معجزه است، گفته نمی‌شود، حتی در منبر یک آیه خوانده نمی‌شود! ما و شما باید به قرآن رو کنیم. ولی اگر کسی تفسیر قرآن درس بدهد نباید این حرف‌ها را بگوید. این برای شأن علمی او خوب نیست، مگر این‌که با درس‌های دیگر بگوید: من عالم هستم! ولی مگر ما چه کاری مهم‌تر از قرآن داریم؟! این همه کتاب‌های تفسیری را که وجود دارد، باید رو کرد. انس با قرآن پایه‌ی کار است که با خواندن مکرر اتفاق می‌افتد.

۲. شأن نزول «زرشک!» مال همین جاهاست.

۳. من نکته‌ای را به صورت یک احتمال قوی مطرح می‌کنم: می‌دانید که تاریخچه‌ی جریان انقلابی دانشجویی به جریان چپ کمونیستی می‌خورد؛ یعنی انقلابی‌ها دانشجویهای چپ بودند و انقلابی‌گری در فضای دانشگاهی اصلاً برگرفته از آن تفکر است. اگر به لوگوهای آن دوره توجه بکنید، یک نکته مشترکی در این لوگوها دیده می‌شود و آن یک دستی است که یک سلاحی را گرفته و زیر آن معمولاً عبارت «خلق ایران» وجود دارد که تعداد آن هم فوق‌العاده زیاد است. بعد تیپ مذهبی انقلابی چون متأثر از آن فضا بودند، فقط در لوگویشان یک آیه‌ای هم می‌گذاشتند، و اگر می‌خواستند بگویند ما صلح طلب هستیم یک شاخه زیتون هم می‌گذاشتند، ولی کلاً این لوگوها یک قالب مبارزه از جنس مسلحانه دارد که به معنی قلع و قمع کردن مسلحانه است. این سبک در دوره خودش برگرفته است از تفکرات لنینیستی و استالینیستی، که به شدت حذفی بودند؛ یعنی قلع و قمع کردن تیپ مخالف! این تفکر وقتی در بدنه دانشجویان انقلابی می‌آید مقداری به همین شیوه باقی می‌ماند. حتی با یک برخورد گزینشی از نهج‌البلاغه هم همراه می‌شود؛ یعنی حضرت علی را به عنوان یک آدم به‌شدت رزمنده و بی‌سازش که حتی عاقلانه هم نیست، معرفی می‌کنند. گاهی اوقات وقتی ما فرازهایی از نهج‌البلاغه را برای بچه‌های دانشجو می‌خواندیم، بچه‌ها تعجب می‌کردند که این فراز چطور در نهج‌البلاغه هست؟! مثلاً حضرت به قاضیانی که در دوره ایشان هستند می‌گوید: اگر قضاوت شما جماعت و وحدت ملی را دارد از بین می‌برد، شما به شیوه قدما قضاوت کنید! و وحدت ملی را از بین نبرید! بعد بچه‌ها می‌گفتند: امیرالمؤمنین هم از این حرف‌ها می‌زند؟ ما فکر می‌کردیم امیرالمؤمنین از آن کسانی است که اگر یک استاندارش خطایی بکند، سریع یک نامه می‌زند در سایت [Ali.com](http://Ali.com) و دمار از روزگارش در می‌آورد! می‌بینید بعضی از این‌ها هیچ حکمتی برای امیرالمؤمنین قائل نیستند. این نکته‌ای است که با یک رفتار به فرهنگ تبدیل می‌شود و رنگ و بوی انقلابی هم پیدا می‌کند و می‌رود به سمت حذف‌های مطلق که سلیقه‌ی من حق است و بقیه هم اصلاً بی‌خود کردند که هستند! دقت بکنید که این فکر به ضرر انقلاب تمام خواهد شد. اتفاقاً هر جا سلیقه‌های واحد حضور پیدا می‌کند، خودشان را خود می‌کنند! ما در حوزه خواهران و برادران داریم به‌جد فکر می‌کنیم که این را چه جوری حل کنیم؟ همه ولایی و تک سلیقه! اصلاً حال آدم به هم می‌خورد! حتی وقتی من می‌خواهیم در مورد فمینیسم بحث کنیم، خود من که این تفکر را قبول ندارم، به



عنوان سخنران می‌روم! این که نمی‌شود؟! بلکه باید یک فمینیست بیاید همه را به هم بریزد! و شبهات جدی بکند با حس! اگر من بحث کنم از اول معلوم است چه می‌خواهم بگویم.

اصلا خود وجود سلیقه‌های مختلف آدم‌ها را بالنده می‌کند. اولاً مقداری به خودش انتقاد می‌شود و همین شخص را بالنده می‌کند. الان چقدر دشمن روی این فوبیای اسلام‌هراسی دارد کار می‌کند؟! چرا؟ برای این که می‌خواهند نیروهای خودشان را جمع کند. تفکر را جمع کنند و سازماندهی بکنند.

الان در حوزه به ما می‌گویند: «ما موقعی که در دانشگاه بودیم، همه‌اش یا بسیج بودیم، یا انجمن اسلامی و باید جواب این و آن را می‌دادیم، ولی الان نمی‌دانیم جواب چه کسی را باید بدهیم؟ همه چیز امن و امان شده!»

این خودش یک مشکلی است؛ البته مسئله فتنه یک چیز دیگری است و باید ماجرای فتنه را کلا جدا کرد. فتنه یعنی یعنی بَغی؛ یعنی کسی که دارد توپی نظام را می‌کشد. من اطلاع دارم که خود حضرت آقا به یکسری از تیپ‌های اصلاحاتی گفتند: من واقعا نظرم این است که این تیپ‌ها باید در این انقلاب باشند! آیا عجیب نیست که امام مجمع روحانیون مبارز را با پول خودشان تأسیس کردند؟! چرا؟ به خاطر این که طرف مقابل بلندگو داشته باشد؛ مثلا کسی نمی‌تواند با تفکر جامعه مدرسین حال کند، اقلا این روحانی در همان جریان روحانیت باقی بماند وگرنه اگر هیچ بلندگوی دیگری وجود نداشته باشد و اگر کلا برویم به سراغ حذف همه سلائیق، بلندگوی طرف می‌شود خارج از کشور! پس باید کسانی و سلیقه‌هایی در بدنه نظام بتوانند حرف او را بزنند، لذا این تفکر انقلابی هر تفکر مقابل را حذف می‌کنند، به ما می‌گویند: حاج آقا بی‌احساس شده نسبت به انقلاب! و این که حاج آقا عمار باش! این چه وضعی است؟! چرا دعوت به وحدت و حضور سلیقه‌های مختلف می‌کنی!؟

بعدا معلوم می‌شود که این شعبه شدن‌های متداخل، باعث می‌شود خود این اصول‌گراها به جان هم می‌افتند، کما این که شده! اگر بگوییم فقط همین شما بمانید! باز همین‌ها شعبه می‌شوند و به جان هم می‌افتند. لذا تاریخ پدیده انشعاب درست کردن و اخلاق سیاسی به جریان چپ برمی‌گردد. معروف است که می‌گویند: این خلقی‌ها اگر یک نفر باشند پژمرده هستند، دو نفر باشند انگیزه‌دار هستند، سه نفر باشند حزب تشکیل می‌دهند، چهار نفر که باشند انشعاب می‌کنند! کلا نمی‌توانند همدیگر را تحمل بکنند و وقتی لباس دیگری بر اندام هر سلیقه‌ای پوشانده می‌شود؛ مثلا اگر فکر کند لباس باطل محض بر اندام طرف پوشیده شده، واقعا شروع به کارهایی می‌کند! یک تحقیق جالبی در دانشگاه استنفورد کرده بودند: به مدت یک ماه، ۲۰ نفر از رفقای هم‌دانشگاهی را آورده بودند و در محوطه دوربین کار گذاشته بودند. به نصف آن‌ها لباس زندانی و به نصف دیگر لباس زندانبان پوشانده بودند. روزهای اول و دوم این‌ها مثل سابق با هم رفیق بودند، بعد یواش یواش حس گرفتند و زندانبان‌ها شروع کردند به اذیت کردن و زندانی‌ها کردن به مقاومت و به جهت حسی و روحی دقیقا دو گروه شدند. کم کم کار بالاگرفت و اتفاق خیلی بدی افتاد؛ یعنی زندانبان‌ها به زندانی‌ها تجاوز کردند و این قدر دعوا شد که زودتر از موعد آزمایش را تمام کردند؛ یعنی وقتی سیستم را یک جور می‌چینی و می‌فهمی، طبیعتاً اخلاق مناسب خودش را هم به دنبال می‌آورد.

لذا مهم‌تر از هر چیزی که وجود دارد اصل انقلاب و جریان ولایت است. این اصیل‌ترین حرفی است که وجود دارد و اتفاقاً حضور سلیقه‌های مختلف سیاسی، و وجود بلندگو میان آن‌ها یک الویت است، البته اگر نخواهند فتنه بکنند! زود دشمن درست نکنید که فحش فحش درست می‌کند! «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» (انعام: ۱۰۸)؛ نتیجه فحش می‌شود فحش و در نتیجه فشل و سستی که «ولا تنازعوا فتفشلوا»؛ لذا دقت بفرمایید که اصل و فرع داستان یادمان نرود!

۴. برای اثبات ارادتمان به امیرالمؤمنین که در زمان مرگ بالای سرمان بیایند و در لحظات مرگ سر مؤمنین می‌آیند و می‌فرمایند: «انا علی بن ابی طالب الذی کنت تحبه»؛ من همان علی هستم که تو دوستش داری! بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم.